

War and State-Building in the Modern Era: Theoretical Dimensions and Historical Experiences

Hojjat Kazemi* 

Assistant Professor, Political Sciences,
University of Tehran, Tehran, Iran

Mahdi Mosakazemi 

Ph.D Student, Political Sciences, University
of Tehran, Tehran, Iran

Received: 07/Jan/2024

Introduction

The significance of war as a key factor in the formation of modern states is acknowledged by certain scholars, particularly Neo-Weberian historical sociologists. In the 1970s, the Neo-Weberian historical sociology paradigm emerged as a critique of reducing the origins of the state to non-political factors. Aiming to revitalize the conception of state as an influential and autonomous institution, the Neo-Weberians explored the impact of wars on political transformations, viewing war as a key variable in shaping state structures and strengthening their authority. These studies highlight the argument that the requisites of military conflicts play a significant role in the development of Western states, enhancing their power and extending their societal reach. The current research aimed to examine the mechanisms through which war positively impacts state power, with a focus on the work of sociologists such as Weber, Tilly, Giddens, and

Accepted: 06/May/2024

ISSN:2345-6140

eISSN:2476-6208

* Corresponding Author: Hkazemi57@ut.ac.ir

How to Cite: Kazemi, H & Mosakazemi, M., (2025), "War and State-Building in the Modern Era: Theoretical Dimensions and Historical Experiences", *Political Strategic Studies*, Vol. 14, No. 52, 189-228.

Doi: [10.22054/QPSS.2024.77400.3358](https://doi.org/10.22054/QPSS.2024.77400.3358).

Mann. Furthermore, it analyzed the applicability of these theories to historical experiences of non-Western societies, challenging the widely accepted conclusion among sociologists that war has a positive effect on state power. Instead, its central hypothesis argues that the relationship between war and state-building is not always positive and that military conflicts often undermine state authority in many societies.

Literature Review

The existing literature presents a variety of perspectives on the question at hand. Generally, the Neo-Weberian approach remains a key reference for numerous researchers and historians, with military conflicts recognized as one of the primary drivers of political transformations in societies (MacMillan, 2023). In the context of non-Western societies, the relevance of these theories is a topic of special interest. For example, Hodgson (1974) argued that the invasions of the Mongols and the Crusaders significantly influenced the civilizational developments, geopolitical formations, and advancements in military and political structures of major Islamic empires. In contrast, Luchmann (2021) challenged the effectiveness of applying the military model of state-building. He highlighted historical evidence on the lack of cohesion within European state armies, their exploitative relationships, and their failure to raise financial resources to support their objectives. Recent research has also criticized the narrow perspective of Neo-Weberians, particularly Charles Tilly, regarding the causal relationship between war and the state. These studies present alternative theories to explain state formation in both Western and non-Western contexts. Adopting a broader view, some scholars reject the Neo-Weberian approach, arguing that war is not a necessary condition for the development of political institutions. Instead, they focus on other influential variables in the development of states in both Western and non-Western settings (see Kaspersen &

Strandsbjerg, 2017). Some scholars specifically contend that applying Neo-Weberian theories to third-world societies is not feasible (Charlotte Ng, 2008; Sorensen, 2011). Among Iranian researchers, with the exception of a few review articles, no specific studies have been conducted to assess the generalizability of Neo-Weberian historical sociology theories.

Materials and Methods

As a descriptive inquiry, the current research employed a qualitative research method to address the topic. Relying on a library research, it reviewed the theoretical literature and relevant studies to collect the data from various resources and documents.

Results and Discussion

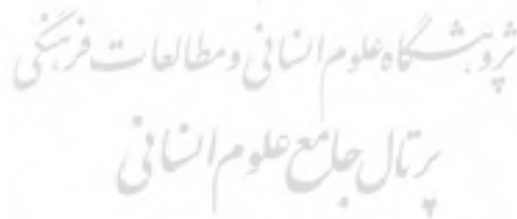
While the analysis acknowledged the value of the historical sociological approach in understanding the political history of societies, it highlighted a tendency among proponents of the Neo-Weberian perspective to make unconditional generalizations of their theories. Although wars have had a positive impact on state consolidation in certain cases, they have often resulted in political and social erosion, as well as a decline in state capabilities. The findings suggest that the relationship between war and state-building, whether positive or negative, should be explained by considering additional variables, such as the nature of the war, foreign forces, and the economic and social conditions of the societies involved in conflict. Factors such as demographics, economics, technology, the type of war (domestic or foreign), the method of war financing (rent or taxation), social structure (ethnic group cohesion or lack thereof), and the strategies employed by leaders all influence the impact of military conflicts on state power. In light of these additional variables, the

widely accepted conclusion of Neo-Weberian historical sociologists is not universally valid.

Conclusion

While Neo-Weberian theories emphasize war as a primary factor in state-building, a review of more recent scholarship reveals a more complex relationship than these theories initially proposed. This suggests a need to refine and revise the core tenets of the Neo-Weberian framework. In other words, while recognizing the value of a militaristic perspective in understanding state-building, the findings of this study align with critical scholarship that challenges the limitations of the Neo-Weberian perspective. Therefore, future research may explore the relationship between war and state-building through more rigorous case studies.

Keywords: State-building, Neo-Weberian Paradigm, War, European States, Political Erosion, Non-Western Societies





جنگ و دولت‌سازی در دوران مدرن: ابعاد نظری و تجربه‌های تاریخی

حجت کاظمی*

ستادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

سید مهدی موسی کاظمی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

مطابق دیدگاه برخی از جامعه‌شناسان تاریخی همچون هینتسه، وبر، تیلی، مان، گیدنز و فوکویاما، جنگ‌های اروپایی در فاصله قرن پانزدهم تا قرن بیستم و تلاش دولت‌ها برای فراهم کردن شرایط پیروزی در آنها، نیرویی موثر در عینیت‌یافتن اندیشه دولت مدرن، تقویت ساختار دولتی و افزایش میزان نفوذ دولت در جامعه بوده است. در این مقاله ضمن ارائه گزارشی از دیدگاه نظریه پردازان، تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که آیا چنین دیدگاهی قابل تسری به تجربه‌های غیرغربی نیز هست یا خیر؟ مقاله با تاکید بر سودمندی این دیدگاه؛ در پی آن است تا با نظر به طیف وسیع‌تری از جنگ‌ها به‌ویژه در جوامع غیرغربی، نشان دهد که تاکید بر رابطه قطعی جنگ و دولت‌سازی می‌تواند به نوعی ساده‌سازی و تعمیم بی‌ضابطه منجر شود. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد در حالی که جنگ در برخی جوامع عامل تقویت فرایند دولت‌سازی بوده، نمونه‌های دیگر تضعیف و زوال قدرت دولتی را در پی داشته است. مقاله بر این نتیجه‌گیری تاکید می‌کند که تنوع در تأثیر جنگ بر فرایند دولت‌سازی در جوامع مختلف حاصل نقش‌آفرینی عوامل دیگری همچون نوع جنگ (داخلی یا خارجی بودن جنگ)، وضعیت اقتصادی و اجتماعی دولت‌های درگیر جنگ، تأثیر محیط بین‌المللی و نحوه نقش‌آفرینی قدرت‌های خارجی می‌باشد.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی تاریخی، دولت‌سازی، جنگ، قدرت زیرساختی، دولت شکست‌خورده.

مقدمه و بیان مسئله

دولت مدرن به عنوان متأخرترین شکل دولت در تاریخ، پدیده‌ای است که در جوامع اروپای غربی شکل گرفت، در سایر نواحی جهان گسترش یافت و به تدریج به الگوی جهانشمول سازماندهی سیاسی بدل شد. شکل‌گیری و استقرار این پدیده تاریخی تحت تأثیر عوامل و مولفه‌های مختلفی بوده و طیف وسیعی از پژوهش‌های تاریخی و مطالعات علوم اجتماعی مدرن به شناسایی روند تاریخی تکوین و تبیین عوامل موثر بر شکل‌گیری و بسط دولت مدرن معطوف بوده‌اند. در این بین نقش جنگ و نبردهای نظامی به عنوان متغیری کلیدی در شکل‌دهی به روند تکوین دولت مدرن، به تدریج مورد مطالعه تعدادی از برجسته‌ترین محققان جامعه‌شناسی تاریخی قرار گرفت. رهیافت وبری و نووبری به تأسی از رویکرد جریان آلمانی به دولت، با نقد نادیده انگاشتن استقلال نهاد دولت و فروکاستن آن به روبنای متغیرهای غیرسیاسی از سوی نظریه‌های زمینه‌گرا (مانند رویکردهای مارکسیستی و رفتارگرا) در پی محوریت دادن به این نهاد به عنوان نیروی شکل‌دهنده به حیات اجتماعی بود (ر.ک به: Skocpol, 1985). چهره‌های برجسته این جریان در جستجوی ریشه‌های سیاسی شکل‌گیری دولت مدرن توجهی جدی به پدیده جنگ و کشاکش‌های نظامی در فاصله دوره پایانی قرون وسطا تا ابتدای قرن بیستم نشان دادند.

با توجه به این رویکردها این مقاله به دو پرسش اصلی پاسخ می‌دهد: ۱- جامعه‌شناسان تاریخی رابطه میان جنگ و شکل‌گیری دولت‌های مدرن در تجربه غربی را چگونه تحلیل می‌کنند؟ ۲- آیا رابطه مثبت میان جنگ و دولت‌سازی در نمونه‌های غربی قابل تسری و تعمیم به تجربه‌های غیرغربی نیز می‌باشد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، فرضیه مقاله به شرح زیر است: نظریات مطرح شده از سوی جامعه‌شناسان تاریخی بر این نظر تأکید دارند که کشاکش‌های نظامی عاملی کلیدی در گذار از پراکندگی قدرت، تقویت ساختار دولتی در مقابل جامعه و افزایش میزان نفوذ دولت مدرن در جامعه غربی بوده است. این در حالی است که با نگرستن به طیف وسیع‌تری از جنگ‌ها در نمونه‌های جهان سومی آشکار خواهد شد که همواره رابطه‌ای مثبت میان جنگ و دولت‌سازی برقرار نیست و باید از تعمیم بی‌ضابطه در این موضوع پرهیز کرد. درک تنوع پیامدهای جنگ بر فرایند دولت‌سازی نیازمند توجه به زمینه وسیع‌تری است که جنگ در بستر آن روی داده است.

برای دستیابی به اهداف مورد نظر، مقاله به صورت زیر سازماندهی شده است: پس از طرح مباحث مقدماتی، بخش دوم مقاله به گزارشی از دیدگاه‌های جامعه‌شناسان تاریخی پیرامون رابطه جنگ و دولت‌سازی و سازوکار تاثیرگذاری نبردهای نظامی بر فرایند شکل‌گیری دولت‌های مدرن اختصاص یافته است. بخش سوم مقاله در پی ارزیابی و امکان‌سنجی کاربست این الگوی مطرح شده در تجربه‌های جهان سومی است.

پیشینه پژوهش

دیدگاه جامعه‌شناسان نووبری پیرامون رابطه جنگ و دولت‌سازی، به‌رغم جرح و تعدیل‌های بسیار، همچنان مورد اقبال و ارجاع بسیاری از پژوهشگران و مورخان بوده و جنگ با تمام ویرانی‌های آن، یکی از عوامل کلیدی تکامل جوامع و تغییرات سازمان‌های سیاسی به حساب می‌آید (مک میلان، ۱۴۰۲). در بحث از امکان یا عدم امکان تسری این تحلیل‌ها به جوامع غیرغربی، دیدگاه‌ها در طیفی از نظریات موافق تا مخالف قرار دارد. در این بین برخی از پژوهشگران همچون هاجسون (۱۹۷۴) بر سودمندی کاربست نظریات مزبور در تاریخ جهان سوم تاکید دارند. هاجسون تحولات تمدنی جوامع اسلامی و تکوین ژئوپلیتیکی امپراتوری‌های بزرگ اسلامی را متأثر از هجوم مغول‌ها و صلیبیون و متعاقباً بهبود شاخص‌های نظامی و سیاسی دول مسلمان عنوان می‌کند (Hodgson, 1974).

این در حالی است که برخی از پژوهش‌های متأخر، دیدگاه محدود نووبری‌ها به‌ویژه چارلز تیلی در خصوص رابطه علی جنگ و دولت را مورد نقد قرار داده و به دنبال ارائه تبیینی جایگزین برای توضیح دولت‌سازی هم در جهان غرب و هم در میان جوامع غیر غربی هستند. لاکمن به نحوی مشخص ضمن نقد نگرش مادی‌گرایانه رهیافت جامعه‌شناسی نووبری، با استناد به شواهد تاریخی مویید غیریکپارچگی ارتش دول اروپایی، مناسبات چپاول‌گرایانه و عدم تحقق اهداف دول مزبور در استخراج موفق منابع مالی، کاربست مدل نظامی دولت‌سازی را غیرسودمند می‌داند (لاکمن، ۱۴۰۰: ۷۶-۷۵). در یک چشم‌انداز گسترده‌تر نیز برخی پژوهشگران با تردید در نگرش نووبری، جنگ را به مثابه شرط لازم توسعه نهادهای سیاسی به حساب نیاورده و احصای سایر متغیرهای کلیدی تعیین‌بخش توسعه جوامع غربی و غیرغربی را در دستور کار دارند (Kaspersen, L. B, & Strandsbjerg, J, 2017). در این میان برخی به‌طور مشخص کاربست نظریات

نووبری در جوامع جهان سوم را غیر ممکن می‌دانند (Charlotte Ng, 2008 & Sorensen, 2011).

رابطه جنگ و فرایند تکوین دولت در دوران مدرن در زبان فارسی چندان مورد توجه نبوده است. با توجه به درگیری ایران در یکی از مهم‌ترین نبردهای نظامی در تاریخ معاصر، معرفی این نگرش‌ها به خودی خود واجد اهمیت است. به همین دلیل بخش نخست مقاله به ارائه گزارشی از این دیدگاه‌ها اختصاص یافته است. در بحث از امکان تعمیم این نگرش، تلاش می‌شود ضمن پرهیز صدور حکمی کلی، با توجه دادن به زمینه وسیع‌تر وقوع جنگ، تنوع تجربه‌های موجود در حوزه رابطه جنگ و دولت‌سازی در جهان سوم را مورد بحث قرار دهد.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی می‌باشد. روش تحقیق مورد استفاده کیفی است. روش گردآوری داده‌ها نیز بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای بوده است. تلاش شده است تا با مرور ادبیات نظری موضوع، مطالعه پیشینه تحقیقات پیرامون آن و جمع‌آوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای دیدگاه جامعه‌شناسان تاریخی پیرامون رابطه جنگ و دولت‌سازی در سایه تجربه‌های تاریخی جهان سومی مورد آزمون قرار گیرد.

چهارچوب نظری: تکوین تاریخی دولت مدرن از منظر جامعه‌شناسی تاریخی
«دولت جماعتی انسانی است که پیروزمندانه مدعی انحصار مشروع زور در یک قلمرو معین است». این تعریف مشهور وبر، دولت را سازمانی در نظر می‌گیرد که با خشونت پیوندی عمیق دارد (وبر، ۱۳۸۷: ۹۲). دولت در این معنا متشکل از افرادی است که اراده استفاده از سلاح‌های گرم و سایر ادوات اجبار را دارد (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). به این بیان دولت پیش از هر چیز یادآور نهاد ارتش و پلیس است (وینسنت، ۱۳۹۱: ۳۶). جوئل میگدال نیز متأثر از وبر چنین تعریفی از دولت ارائه می‌دهد: سازمانی متشکل از کارگزاران متعدد که از توانایی و اقتدار لازم برای وضع و اجرای قواعد الزام‌آور برای کلیه مردم و همچنین ابزارهایی برای به‌قاعده و تحت کنترل درآوردن سایر سازمان‌های اجتماعی در سرزمین برخوردار است (Migdal, 1988: 19-21). چنین تعاریفی از دولت به نحو

مشخصی تحت تأثیر برداشتی است که توماس هابز در طلیعه دوران مدرن آن را طرح کرده بود (Anter, 2014: 195-202).

به این معنا جامعه‌شناسان تاریخی، فرایند از قوه به فعل در آمدن ادعای انحصار زور (حاکمیت) را با عنوان «دولت‌سازی»^۱ مفهوم‌بندی می‌کنند. وبر دولت‌سازی را فرایندی می‌داند که طی آن، دولت «در انحصاری کردن استفاده مشروع از نیروی قهر» موفق شده است، «ابزار مادی سازمان‌دهی را به رهبران خود سپرده» و «از تمام کارگزاران مستقل طبقات و مرتبه‌های اجتماعی که قبلاً این ابزار را در اختیار داشتند، خلع ید کرده است». در نتیجه این فرایند دولت به عنوان منبع انحصاری سلطه و زور «در صدر» قرار گرفته است (وبر، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۷). لذا سویه مهمی از فرایند دولت‌سازی، بسط توانمندی دولت برای انحصار قدرت و حذف مدعیان رقیب در محدوده سرزمینی مشخص بوده است (Jaggers, 1992).

سازوکار دولت‌سازی بسط «قابلیت دولت» می‌باشد (Soifer, 2016: 182). منظور از بسط قابلیت دولت، ایجاد زیرساخت‌ها، شکل دادن به نهادها، تمهید دانش و تکنولوژی و فراهم آوردن منابع مالی لازم برای دولت است تا به اتکای آن، دولت قادر به تمرکز و انحصار قدرت در محدوده سرزمینی، صدور فرمان، اجرا و نظارت برای حسن اجرای آن باشد. با فراهم آمدن این لوازم، قابلیت شکل می‌گیرد که مایکل مان از آن با عنوان «قدرت‌زیرساختی» یاد می‌کند و در تعریف آن می‌نویسد: «ظرفیت دولت برای نفوذ فعالانه در جامعه مدنی و اجرای تصمیمات سیاسی در سراسر قلمرو» (Mann, 1992: 5-6). این ظرفیت از رهگذر شکل دادن به سازوکارهایی همچون تقویت دفاعی و نظامی و انحصار آن، شکل دادن به زبان رسمی، ضرب سکه، انتشار پول، حمل‌ونقل و ارتباطات تحقق یافته و به دولت مدرن امکان عینیت بخشیدن به اراده خود را داده است (Mann, 1992: 9-14). طبعاً هرچه یک دولت به میزان بیشتری از این قابلیت‌ها برخوردار باشد، واجد «دولت‌مندی»^۲ بیشتری خواهد بود. منظور از دولت‌مندی در نزد تیلی درجه و میزان توانایی دولت‌ها برای متمرکزسازی، انحصار قدرت، کنترل بر اتباع و توان اجرای تصمیمات می‌باشد (Tilly, 1975: 32).

1. State-Making

2. Stateness

در چنین بستر مفهومی، درک فرایند پویای دولت‌سازی و توجه به جنگ به عنوان متغیری کلیدی در استقرار قدرتمندترین دولت‌های مدرن موضوعیت می‌یابد. مسئله‌ای که بیش از همه در نگرش قرن نوزدهمی جریان آلمانی به دولت ریشه دارد و سرلوحه مطالعاتی جامعه‌شناسان تاریخی که به درک و تحلیل فرایندهای کلان شکل‌دهنده به ساختارها و نهادهای تمدنی و همچنین تأثیر تاریخی جنگ‌ها بر تکوین اجتماعات انسانی و خصوصاً نهاد دولت علاقمندند، محسوب می‌شود.

الف- اوتو هینتسه، فرانتس اوپنهاইمر و ماکس وبر: جنگ به مثابه نیرویی دولت‌ساز

جریان‌های عمده تفکر علوم اجتماعی در قرن هجدهم و نوزدهم با نوعی بی‌توجهی به دولت و نقش آن در تحول تاریخی مشخص می‌شوند. لیبرالیسم انگلوساکسونی نگرشی بدبینانه به دولت داشت. جامعه‌شناسی پوزیتیویستی فرانسوی و مارکسیسم نیز دولت را به مثابه روبنای تحولات زمینه‌ای در عرصه اجتماعی و اقتصادی مورد تحلیل قرار می‌دادند. در مقابل این رویکردها، نگرش آلمانی در قرن نوزدهم با نوعی برداشت ستایش‌گرایانه از دولت به عنوان موجودیتی مستقل از حیات اجتماعی، تبلور اراده ملی، حافظ منافع ملی در جهان متخاصم و نیروی پیشران دگرگونی‌های تاریخی مشخص می‌شود. دلیل چنین نگرشی آن بود که برخلاف سایر جوامع اروپایی، دولت در آلمان نیرویی بود که با اعمال قدرت خود «از بالا» وحدت ملی را تحقق بخشید، فرایند صنعتی شدن و دگرگونی اقتصادی- اجتماعی را پیش برد و راه ملت آلمان در محیط بین‌المللی را گشود. در نتیجه برخلاف متفکران برخاسته از سنت‌های پیش گفته، در نزد پژوهشگرانی چون لودویگ گومپلویچ، گوستاو راتسنهوفر، اوتو هینتسه و فرانتس اوپنهاইمر و مهم‌تر از همه ماکس وبر، دولت و نقش مستقل و شکل‌دهنده آن جایگاه تحلیلی بسیار با اهمیتی یافت (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۴۴۸).

از آنجایی که وحدت ملی آلمان در بحبوحه جنگ تحقق یافت، در بحث عوامل موثر بر پیدایی دولت توجهی جدی بر نقش سازنده جنگ در نزد پژوهشگران دولت‌گرای آلمانی صورت گرفت. فرانتس اوپنهاইمر در کتاب تأثیرگذار «دولت» (۱۹۰۸)، به تأسی از مباحث گومپلویچ با نقد تئوری قرارداد اجتماعی، روایتی ارائه کرد که مطابق آن پیدایش

دولت در تاریخ، در جریان جنگ و از رهگذر غلبه یک گروه بر گروه‌های دیگر تحقق یافته است (Oppenheimer, 1919). اوتو هینتسه نیز در پژوهش‌های خود بر این نکته تاکید می‌کرد که شکل خاص دولت آلمانی (مبتنی بر تمرکزگرایی، میلیتاریسم و بوروکراسی قدرتمند) محصول موقعیت آلمان در اروپای مرکزی و درگیری‌های نظامی آن با محیط پیرامونی و نیز تلاش آن کشور برای ساخت دولت-ملت بوده است. از سوی دیگر هینتسه بر آن بود که به واسطه موقعیت جزیره‌ای انگلستان، ضرورت‌های تمرکزگرایی و نظامی‌گری و بوروکراسی قدرتمند کمتر از اروپای قاره‌ای بوده است. او کوشید تأثیر چنین مواجهاتی را در تکوین و تکامل ساختارهای دولت-ملت در فرانسه، اتریش در دوره هابسبورگ‌ها و کشورهای اروپای شرقی نیز نشان دهد (Smith, 2017: 60-8 & Downing, 1992).

بحث وبر پیرامون جایگاه سیاست (دولت) در فرایند شکل‌گیری و استقرار تمدن مدرن به نحو مشخص تحت تأثیر تحلیل هینتسه بود (Smith, 2017: 60-81). رویکرد وبری پیرامون خودسامانی دولت در متن رویکرد آلمانی‌ها به نقش محوری دولت در تاریخ شکل گرفت و به یکی از ویژگی‌های ممیزه نگرش وی پیرامون آغازگاه‌های مدرنیته بدل شد.^۱ وبر تمایل داشت که جامعه مدرن (و سایر جوامع تاریخی) را بر حسب نوع خاص دولت و نظام اداری آن توضیح دهد. در ذیل این تحلیل پدیده جنگ اهمیتی ویژه داشت. در وجه نخست وبر جنگ را آشکارکننده ماهیت ذاتی دولت به عنوان نهاد انحصاری دارنده زور و اعمال‌کننده خشونت می‌داند. همانطور که در تعریف وبر از دولت‌سازی آمد، در نگاه او پایان تکثر منابع زور و تحقق انحصار کاربرد مشروع زور در یک محدوده سرزمینی از رهگذر فرایند خشونت‌آمیز «خلع‌ید» از مدعیان تحقق یافته است (وبر، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۷). بنابراین همانطور که طی جنگ‌ها بود که مدعیان دولت از میان رفتند؛ در فرایند تأمین ضرورت‌های جنگی دولت‌هایی بزرگتر و نیرومندتر تأسیس شدند.

۱. مارکس در مواردی ارتش را پیش‌قراول شکل‌گیری پدیده‌هایی چون کار مزدی، به کارگیری ماشین، تقسیم کار می‌دانست. مارکس در ۱۸۵۸ در نامه‌ای به انگلس نوشت: «خلاصه عصاره تمامی تاریخ جامعه بورژوازی را به نحو بارزی در پدیده ارتش می‌توان یافت» (مارکس، ۱۳۷۸: ۴۶۳).

فراتر از آن به‌زعم وبر، ضرورت‌های جنگی عاملی محوری در اصلاح ساختار دولت اروپایی، گذار از مناسبات دیوانسالاری غیرحرفه‌ای و تحقق بوروکراسی مدرن بوده است. او در جایی ضمن تأکید به اینکه موفقیت فرایند دولت‌سازی اروپایی متضمن تکامل «یک دستگاه اداری کارآزموده» در سه حوزه «مالی، جنگ و حقوقی» از قرن شانزدهم به این سو بود؛ عنوان می‌کند که موفقیت نظامیان حرفه‌ای و کنار زدن مناسبات شوالیه‌گری قرون وسطایی ناشی از ضرورت‌های جنگ بود؛ چرا که «تکامل فنون جنگی، وجود افسران متخصص و حرفه‌ای را ضروری می‌ساخت» (وبر، ۱۳۸۷: ۱۰۳). وبر با همین نگرش و تحت تأثیر تجربه جنگ جهانی اول معتقد بود که در آلمان «جنگ به نحو فزاینده‌ای حضور و تبلور دولت را بسط داده است» (Cited in: Anter, 2014: 120). در خصوص ایالات متحده نیز وبر معتقد بود که گرچه «دیوان‌سالاری ... هنوز در آمریکا شکل نگرفته است» (وبر، ۱۳۸۷: ۱۷۳)؛ ولی در خطابه‌ای عنوان می‌کند که: «این جنگ به شکل غیر منتظره‌ای منجر به ظهور آمریکا به‌عنوان کشوری با ارتشی بزرگ، هیئت‌های اداری و دارای بوروکراسی می‌شود» (وبر، ۱۳۹۳: ۱۹-۲۰).

هرچند نگاه وبری به جایگاه مستقل دولت و قدرت سیاسی در جریان انقلاب رفتاری در آمریکا و سیطره رویکرد مارکسیستی بر جامعه‌شناسی اروپایی به حاشیه رانده شد، اما متأثر از تحولات دهه ۱۹۷۰، سیطره رویکرد زمینه‌گرا در تحلیل سیاسی دچار تعدیل شد و نهایتاً منجر به بازگشتی دوباره به رویکرد وبری شد (کاظمی، ۱۳۹۲؛ Skocpol, 1985: 4). در روند احیای رویکردهای جامعه‌شناسی تاریخی و نئونهادگرایی در دهه ۸۰ و بعد از آن توجهی گسترده به جنگ‌های مدرن و نقش شکل‌دهنده آنها در ظهور دولت-ملت اروپایی صورت گرفت. چهار چهره اصلی این سنت تحلیلی عبارتند از: چارلز تیلی، مایکل مان و آنتونی گیدنز و فرانسیس فوکویاما. این چهار نفر دو جنبه از استدلال وبری پیرامون رابطه جنگ و دولت‌سازی مدرن را بسط دادند.

ب- چارلز تیلی و جنگ به مثابه زمینه دولت‌سازی

چارلز تیلی از پیشگامان جریان احیای جامعه‌شناسی تاریخی و «بازگرداندن دولت» در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی محسوب می‌شود. او در ذیل بحث از فرایندهای دولت-ملت‌سازی اروپایی، جایگاهی برجسته برای پدیده جنگ قائل شد. برای تیلی نیز دولت مدرن بر حسب

انحصار زور و خشونت در دستان گروهی خاص تعریف می‌شود (تیلی، ۱۳۹۴: ۴۹؛ Tilly, 1990: 69). پرسش اصلی تیلی این بود: چرا در فاصله زمانی دوره پایانی قرون وسطا تا قرن هجدهم میلادی یک شکل سیاسی خاص یعنی شکل متمرکز سیاسی در میان دیگر اشکال سیاسی رقیب (مانند امپراتوری‌ها، فدراسیون‌های تئوکراتیک و شبکه‌های فئودالی) ابتدا در غرب و سپس در جاهای دیگر تفوق یافت؟

همچون سایر جامعه‌شناسان تاریخی، تیلی تأکید می‌کند که این مسئله محصول درهم‌کنش پیچیده متغیرهای متنوعی بوده است. واقعیت سیاسی قرون وسطا به واسطه مجموعه‌ای از عوامل شاهد پراکندگی فئودالی و در نتیجه شاهد درگیری مداوم بین گروه‌های متعدد مدعی (مانند شهرهای مستقل و اربابان فئودال) برای غلبه بر دیگران بود. تیلی معتقد است که این مجموعه به‌رغم تمام تفاوت‌ها دارای ویژگی‌های وحدت‌بخشی از حیث فرهنگی و تاریخی بود که آن را واجد بسط الگوهای جدید حکمرانی در قالب دولت-ملت می‌کرد. شیوع و سیطره شیوه تولید کشاورزی به علت نبود گروه‌های قبیله‌ای، گسترش شهرها و رشد بورژوازی در فراهم آوردن منابع لازم برای دولت‌سازی تاثیرگذار بود. این الگوی جدید شامل فرایندی از نهاده‌سازی قدرت بود که در شکل‌های مختلف پیگیری شد. ایجاد کارکنان خاص وابسته به سلطنت و وفادار به آن، ایجاد سازمان اداری (ارتش‌ها و بوروکرات‌ها)، ابزارهای سیاست‌گذاری موثر و قابل اعتماد، انحصار زور، ایجاد همبستگی و مشروع‌سازی به‌عنوان ابزارهای تضمین مقبولیت در نزد گروه‌های مختلف مردم، جمع‌آوری اطلاعات دقیق در مورد مردم و منابع موجود، تقویت فعالیت‌های اقتصادی که منابع لازم را برای استفاده دولت ایجاد می‌کرد (Tilly, 1975: 17-24). نتیجه آن بود که در فرایندی کمتر از ۵ سده، ۵۰۰ واحد مستقل و متخاصم سال ۱۵۰۰ در اروپا به حدود ۲۰ دولت در سال ۱۹۰۰ تقلیل یافتند.

تیلی در تحلیل خود بر نقش عواملی همچون ویژگی‌های خاص جغرافیایی اروپا، ساختار کشاورزی و میراث پراکندگی سیاسی دوره فئودالی، شکل‌گیری شهرهای بزرگ، گسترش تجارت، صنعت و استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری و فراهم آمدن بسترهای مالیات‌گیری در موفقیت دولت‌های اروپایی در فرایند متمرکزسازی قدرت تأکید می‌کرد (Tilly, 1975: 30-31). در این بین به تدریج تأکید بر نقش پدیده جنگ در فرایند

دولت‌سازی اروپایی اهمیت زیادی در تحلیل تیلی پیدا کرد. در همین راستا مقاله او با عنوان «جنگ‌آفرینی و دولت‌سازی به مثابه جرم سازمان‌یافته» به نحو مشخص بر رابطه متقابل و دوسویه دولت‌سازی و جنگ‌آفرینی در تجربه اروپای مدرن متمرکز بود. جوهره استدلال تیلی آن است که جنگ و نیاز به بسیج منابع برای پیشبرد آن، دولت‌های اروپایی را اولاً به برقراری ارتباطاتی دوسویه با بازار سرمایه‌داری و ثانیاً شکل دادن به نهادهایی در ساخت دولت مجبور کرد که دولت را در استخراج منابع مورد نیاز برای جنگ یاری کند. نتیجه این فرایند تقویت قدرت دولتی در مقابل رقبای داخلی، حذف گروه‌های رقیب در محدوده سرزمینی و افزایش کنترل دولتی بر اتباع و سرزمین خود و نهایتاً تقویت ساختار جدید دولت‌های اروپایی بود (Tilly, 1990: 14-15).

به بیانی دیگر از نظر تیلی تحولات اواخر قرون وسطا، ضرورت انحصار زور در دستان دولت و تمهید وسایل مورد نیاز جنگ، زمینه‌ای را فراهم آورد که بتدریج از اهمیت نیروهای نظامی مزدور تأمین شده از سوی اربابان زمین‌دار کاسته شد و به جای آنها پادشاهان به مدد اقتصاد پولی در حال رشد به تأسیس ارتش‌های منظم اقدام کردند. نبرد با مدعیان داخلی و رقبای خارجی از سوی دول اروپایی با ایجاد ارتش‌های منظم و سربازگیری و تجهیز ارتش صورت پذیرفت. اسپانیا در فاصله‌ای کمتر از ۴۰ سال (۱۴۹۴ تا ۱۵۳۲) تعداد سربازان خود را از ۲۰ هزار نفر به ۱۰۰ هزار نفر افزایش داد و این درحالی بود که این رقم در سال ۱۶۳۰ به ۳۰۰ هزار نفر رسید. در فرانسه نیز تعداد سربازان پادشاه از ۱۸ هزار نفر در سال ۱۵۰۰ به ۸۰ هزار در قرن ۱۶ و نهایتاً به ۴۳۹ هزار نفر در ۱۸۵۰ رسید (Tilly, 1990: 79).

این نیروی نظامی نیز خود نیازمند تعدادی «سازمان مکمل» همچون خزانه‌داری، نهادهای تأمین‌کننده نیازهای لجستیکی و دفاتر مالیاتی بود. از این رو ناشی از ضرورت‌های جنگ، ارتش و به واسطه تأمین نیازهای آن، نهادهای دیگری تأسیس و اشکال جدیدی از سازمان‌های سیاسی همچون نهاد بودجه‌ریزی، خزانه‌داری و نظام مالیات‌گیری ایجاد شدند. از آنجایی که قدرت و توان این ارتش‌های تازه تأسیس به نحو مشخصی به توان مالی حاکم برای تأمین مالی آنها متکی بود، تکوین ارتش‌های دائمی عاملی کلیدی در پیوندیابی پادشاهان با شهرها و سرمایه‌داران روبه رشد تلقی می‌شد که ضمن تقویت توانایی

مالی دولت‌ها، دربردارنده تعهداتی برای محافظت از بازار و منافع طبقه تجار خصوصاً در عرصه دریایی بود.^۱ از این‌رو بود که دولت‌های اروپایی در حال ظهور به تدریج وارد عرصه رقابت‌های دریایی شدند و از قرن ۱۵ به این سو، جنگ به فعالیت عمده دولت‌های اروپایی بدل شد. متعاقباً نیز در همه جوامع اروپایی از قرن هفدهم به این سو درگیری دولت‌ها در جنگ افزایش یافت و بنیه نظامی و مالی دولت بیش از پیش تقویت شد (Tilly, 1990: 69-86). جمله شعار ماندی که عنوان یکی از فصول کتاب «زور، سرمایه و دولت‌های اروپایی» اوست، محور استدلال او را در این خصوص نشان می‌دهد: «جنگ دولت را ساخت و دولت جنگ را» (Tilly, 1990: 67). طبیعی بود که دیگر اشکال دولت (دولت پایی، قدرت‌های اربابی، دولت شهرها) در مقابل چنین نیرویی شانس برای پایداری نداشتند و تمرکز بر جایگاه سازماندهی ابزارهای خشونت باعث رشد شکل خاصی از دولت که دولت ملی نامیده می‌شود گردید.

پ- مایکل مان، جنگ و بسط قدرت زیرساختی دولت مدرن

در همین راستا مایکل مان نیز به رابطه پدیده جنگ و فرایند تکوین دولت مدرن پرداخته است. مبنای بحث مان پیرامون تکوین دولت مدرن بر تحلیلی از تمایزهای این دولت با اشکال ماقبل مدرن آن استوار است. این تمایز بر مبنای تفکیک قدرت دولت به دو نوع قدرت استبدادی^۲ و قدرت زیرساختی^۳ صورت می‌گیرد. قدرت استبدادی به میزان توانایی دولت برای تصمیم‌گیری و اقدام مستقل از مردم بدون جلب نظر آنها اشاره دارد. در مقابل قدرت زیرساختی؛ قابلیت و توانایی دولت برای نفوذ در جامعه، اعمال موثر حق حاکمیت مطلق خود در مقابل تمام گروه‌ها و در کل محدوده سرزمینی معنا می‌یابد. در حالی که قدرت نوع اول ناظر بر میزان خودسرانگی اعمال قدرت تلقی می‌گردد، نوع دوم بر مجموعه‌ای قابلیت‌های فیزیکی و اجرایی اشاره دارد که می‌تواند زمینه و ابزار لازم را برای

۱. از چنین منظری تیلی معتقد است که رابطه میان دولت مدرن و بورژوازی مدرن (بازار) برخلاف تصور لیبرالی (دولت به مثابه فرآورده قراردادی اجتماعی برای تأمین امنیت) و مارکسیستی (دولت به مثابه ابزار طبقه مسلط بورژوازی)، رابطه‌ای مبتنی بر بده و بستان متقابل دو نیروی متفاوت بوده که هر یک متناسب با نیازها و ضرورت‌های خاص خود در موقعیت تاریخی خاصی مشارکتی را شکل داده‌اند.

2. Despotism Power
3. Infrastructural Power

تحقق حاکمیت عینی دولت بر کلیه اتباع و محدوده سرزمینی‌اش فراهم آورد. این ابزارها شامل جاده‌ها، تکنولوژی و وسایل ارتباطی، ابزارهای تبلیغاتی، سازمان‌های بوروکراتیک، دستگاه نظامی حرفه‌ای، تکنولوژی نظامی و جنگی، ابزارهای نظارتی، توانایی مالی، شبکه پولی و مالی و نظام مالیات‌گیری می‌باشد (Mann, 1992: 9). او بر اساس نحوه تلفیق این دو شکل از قدرت و حضور و عدم حضور آنها در دولت‌های مختلف چهار شکل ایده‌آل دولت را در تاریخ جوامع انسانی شناسایی می‌کند:

قدرت استبدادی	قدرت زیرساختی	
	پایین	بالا
پایین	دولت‌های فئودال (اروپای سده‌های میانه)	دولت‌های دموکراتیک (آمریکا و بریتانیا)
بالا	دولت‌های امپراتوری (امپراطوری چین)	اقتدارگرا (اتحاد جماهیر شوروی)

(Mann, 1992:7).

بر اساس این تفکیک، مان وجه مشخصه دولت‌های ماقبل مدرن (اعم از فئودالی یا امپراطوری) را فقدان قدرت زیرساختی و یا ضعف زیرساختی قابل توجه آنها می‌داند؛ حال آنکه وجه مشخصه دولت‌های مدرن (چه در شکل اقتدارگرا و چه در شکل دموکراتیک) قدرت زیرساختی قابل ملاحظه آنهاست. در دوران مدرن است که در سایه رشد اقتصاد پولی سرمایه‌داری، امکان شکل دادن به ارتش‌های حرفه‌ای و دستگاه بوروکراسی توسط دولت‌های مطلقه اروپایی و نهایتاً رشد تکنولوژی‌های ارتباطی (راه‌ها، راه‌آهن و...)، تکنیک‌های نظارتی (زندان، شنود و کنترل همه‌جانبه فعالیت‌ها) فراهم آمد تا لویاتان‌ها بزی تحقق یابد. همه دولت‌های مدرن به‌رغم تفاوت شکل‌های حکمرانی، در این ویژگی مشترکند (Mann, 1992: 5-11 & Mann, 1986: 169-170).

مان در این میان به نحو مشخصی برخلاف تحلیل‌های مارکسیستی که ضرورت شکل‌گیری دولت‌های مدرن را ایفای نقش آنها در راستای بازار سرمایه‌داری و تمهید شرایط مورد نیاز آن می‌دانند؛ به تأسی از وبر معتقد است که ضرورت‌های بسط قدرت دولت مدرن از متن نیازهای درونی دولت برآمده است. وی نشان می‌دهد که کارکردهای دولت‌ها در دوران تکوین، بیش از اینکه داخلی و متناسب با نیازهای بازار باشد، نظامی و

بین‌المللی بوده است. برای مثال به گفته وی بین ۷۵ تا ۹۰ درصد منابع مالی دولت‌های مدرن اولیه اروپایی اغلب در استفاده نیروهای نظامی صرف گردیده است (Mann, 1992: 110). به عبارت دیگر از این منظر ماهیت و شکل نظام دولتی، در تلاقی گاه شرایط و فرایندهای بین‌المللی تبلور یافته و تحلیل وضعیت مالی دولت‌ها در طی چندین قرن نشان داده که کارکرد این دولت‌ها عمدتاً نظامی و ژئوپلیتیک بوده است نه اقتصادی و داخلی (هلد، ۱۳۸۶: ۶۶).

مان معتقد است که از قرن ۱۵ میلادی دو فرایند موجب بسط قدرت دولتی و گذار از پراکندگی به تمرکز قدرت شد. اولاً نزاع و جنگ تدریجاً ظرفیت ساختار حکمرانی ارتش را تقویت و سازمان تخصصی پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه را پیچیده ساخت. ثانیاً هزینه‌های دولت‌های اروپایی مخصوصاً هزینه‌های اقتصادی امور نظامی و تضمین حقوقی ثروت افزایش یافت. بدین‌سان دولت‌های اروپایی به تدریج نیازمند قدرت زیرساختی بیشتری شدند: مالیات‌گیری قاعده‌مند، انحصار بسیج نظامی، تداوم اداره بوروکراتیک و انحصار حق قانونگذاری و اجرای آن (Mann, 1992: 27). بسط این اقتدار که از طریق رشد نیروی نظامی و بوروکراتیک مدرن صورت گرفت به نحو مشخص هم در مقابل رقبای داخلی و هم رقبای خارجی مورد استفاده قرار گرفت و نهایتاً به استقرار نظام دولت-ملت اروپایی منجر شد (مان به نقل از هلد، ۱۳۸۶: ۶۸).

بعلاوه به موازات تکوین نیروهای نظامی حرفه‌ای‌تر و دائمی، حجم کلی دولت و احتمالاً اندازه آن در مقایسه با جامعه مدنی بزرگ‌تر شد. تداوم جنگ‌ها همچنین این معنا را دربرداشت که پس از هر جنگ، در واقع هزینه‌های دولتی و قدرت دولت به سطح ماقبل جنگ برنمی‌گشت. «جنگ‌ها بار بزرگی را بر دوش دولت‌ها می‌گذاشت که صلح آنرا را از بین نمی‌برد» (Mann, 1992: 108). مختصر اینکه به باور وی دولت‌های مدرن بیش از اینکه محصول انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی باشند، نتیجه انقلاب‌های نظامی بودند و به این معنا دولت‌های مدرن پس از جنگ‌ها توان تحقق ظرفیت‌های زیرساختی خود را افزایش داده و عملاً این جنگ‌ها بودند که دولت‌ها را قوی‌تر ساختند. جنگ‌های مدرن به‌رغم ابعاد ویرانگر خود، واقعیتی همیشه حاضر در دوران مدرن بوده و صرفاً عمل دولت‌ها نبوده‌اند؛ بلکه آنها پدیده‌هایی هستند که درگیری در آنها ساختار و ماهیت دولت مدرن

را شکل داده است. این واقعیتی است که بسیاری دیگر از محققان بر آن صحنه گذاشته‌اند (وینسنت، ۱۳۹۱: ۸۲؛ برینتون، ۱۳۸۵: ۲۹۶؛ سی. دش، ۱۳۷۸).

ث- آنتونی گیدنز، صنعتی شدن جنگ و استقرار نظم دولت- ملت

استدلال گیدنز پیرامون ماهیت دولت مدرن و نقش جنگ در استقرار آن ذیل بحث‌های او در مورد بازاندیشی ماتریالیسم تاریخی برای فهم ماهیت مدرنیته اروپایی و مولفه‌های موثر بر شکل‌گیری آن مطرح شده است. او ضمن آنکه به اهمیت سرمایه‌داری به عنوان یکی از نیروهای محرکه جامعه مدرن واقف است، اما با نقد رویکرد مارکسی تأکید می‌کند که سرمایه‌داری تنها نیرویی نیست که مدرنیته را شکل داده است. در این فرایند او در پی آن است که مدرنیته به عنوان محصول تلاقی سه نیروی سرمایه‌داری، صنعتی شدن و دولت-ملت درک شود و می‌کوشد نقش تعیین‌کننده و مستقل دولت-ملت را در شکل‌گیری این فرایند مورد تحلیل قرار دهد (Giddens, 1985: 18). گیدنز مدعی است: «چهارخوشه نهادی^۱ مرتبط با مدرنیته عبارتند از: نظارت شدید، سازمان سرمایه‌داری، تولید صنعتی و تثبیت کنترل متمرکز ابزارهای خشونت. هیچ کدام از این چهارخوشه، کاملاً قابل فروکاهی به دیگری نیست» (Giddens, 1985: 1-5). به زعم گیدنز دو گروه از خوشه‌های نهادی یعنی تحقق نظارت و انحصار ابزارهای خشونت با دولت مدرن درهم تنیده‌اند و اساساً دولت مدرن بر حسب همین دو عملکرد و ویژگی تعریف می‌شوند.

رویه دیگر این مسئله پیوندی است که استقرار دولت مدرن با جنگ و خشونت دارد. به زعم گیدنز: «اکثریت قاطع دولت‌های ملی در وضعیت جنگی به وجود آمده‌اند و تمام آنها با برخورداری از قدرت دفاعی قابل اطمینان پایدار مانده‌اند» (وبستر، ۱۳۸۲: ۱۰۶). برای او نیز ماهیت و منطق دولت مدرن بر حسب فرایند «انحصار خشونت» تعریف می‌شود و چنین انحصاری از نظر وی یکی از مبادی تمایز کلیدی جوامع مدرن از جوامع ماقبل مدرن است. «دولت‌های سنتی اساساً ماهیتی چندپاره دارند. قابلیت‌های اداری مرکزیت سیاسی اندک است، به طوری که کارگزاران دستگاه‌های سیاسی در معنای مدرن حکومت

1. Institutional Clusterings

نمی‌کنند. دولت‌های سنتی دارای سرحدات^۱ هستند و نه مرز^۲ (Giddens, 1985: 3-4). بعلاوه در نبود نظارت و فقدان انحصار مرکزی ابزارهای خشونت، جوامع سنتی درگیر نبردهای داخلی شدیدی هستند. در حالیکه نظارت و کنترل جامعه و حذف قدرت‌های متعدد در جامعه باعث شکل‌گیری نوعی آرامش و کاهش خشونت در درون جوامع مدرن می‌شود.

نکته اینجاست که هرچند در دوران مدرن دولت تمایل دارد بجای خشونت، از نظارت و کنترل برای حفظ ثبات استفاده کند، اما در محیط خارجی، شکل اساسی مواجهه با واحدهای سیاسی دیگر مبتنی بر قدرت نظامی و خشونت همراه با آن است. از این‌روست که آرامش و خشونت‌زدایی از مناسبات داخلی جوامع با نظامی‌گری در سطح بین‌المللی دو روی سکه دولت مدرن هستند و دنیای مدرن با فرایند «صنعتی شدن جنگ» و در نتیجه با افزایش شدید تلفات جنگی روبرو بوده است. به این معنا از نظر او پدیده صنعتی شدن جنگ و ارتقای قابلیت‌های ویرانگر با فرایند زایش نظام دولت-ملت مدرن توأم و هم‌راستا بوده و به نحو مشخصی بر فرایند پیکربندی نظام دولت-ملت شکل داده است (Giddens, 1985: 5).

همچنین باید به این نکته اشاره شود که تأثیر جنگ صرفاً بر فرایند دولت‌سازی نبوده، بلکه کاتالیزور و نیروی شکل‌دهنده به فرایند ملت‌سازی و بسط مفهوم شهروندی نیز بوده است. این موضوعی بود که سرآمد اندیشه نظامی، کلازویتس به اهمیت آن واقف بوده و جنگ را زمینه‌ای برای پرورش روح ملی می‌دانست (Tilly, 1990: 82-83). گیدنز نیز معتقد است که گسترش شهروندی و یا عضویت در یک جامعه سیاسی فراگیر بی‌تردید با ضرورت‌های نظامی و اداری دولت مدرن و سیاسی شدن مناسبات اجتماعی و فعالیت‌های روزمره پیوند داشته و بین ورود توده انبوهی از مردم به جمع نظامیان در اواخر قرن ۱۸ و پس از آن و ورود توده انبوهی از مردم به حوزه سیاست در نیمه دوم قرن ۱۹ به بعد ارتباط وثیقی وجود دارد (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۳). در همین راستا این مدعا نیز وجود دارد که تهدیدهای نظامی از سوی دشمن، احساسات ملی را تقویت می‌کند و وحدتی از حیث سیاسی و اجتماعی در جوامع را در پی دارد.

1. Frontiers

2. Borders

ج- فرانسیس فوکویاما: جنگ و گذار از سیادت پدرسالار به دیوان‌سالاری حرفه‌ای

پیشتر به تاکید وبر بر دیوان‌سالاری اداری و نظامی حرفه‌ای به مثابه خصیصه کلیدی دنیای مدرن در مقایسه با دستگاه نظامی و اداری پدرسالار به مثابه الگوی غالب حکمرانی دنیای پیشامدرن اشاره شد. سلطه پاتریمونیال یا پدرسالار حاصل صورتبندی مفهومی وبر در خصوص الگوهای سنتی سلطه است. در این تعبیر خصیصه‌های اصلی دستگاه پدرسالار، سلطه مبتنی بر سنت، سیطره مناسبات شخصی، بهره‌گیری از سازمان اداری در جهت منویات شخصی حاکم و به‌طور کلی تشکیلات اداری وابسته به شخص محسوب می‌گردد که در نقطه مقابل خصیصه عقلانیت و مناسبات غیرشخصی دولت مدرن قرار دارد. در این تعبیر بخش عظیمی از فرایند عقلایی شدن ساخت دولت حاصل گذار از الگوی سنتی سلطه پاتریمونیال به الگوهای حکمرانی جدید به مثابه تکوین سیستمی متمرکز و غیرشخصی، جذب بوروکراتیک شایسته‌سالار، ایجاد سلسله‌مراتب، اتکا به آموزش‌های فنی، گسترش تقسیم کار و تمایز میان حوزه خصوصی و اداری تلقی می‌گردد (وبر، ۱۳۹۳: ۴۱۸-۳۶۵). همانطور که پیشتر گفته شد، وبر معتقد بود که جنگ در دوران مدرن نه تنها باعث تحول در کمیت دولت شده است، بلکه عاملی محوری در تحول کیفیت دولت و ساختار دولتی نیز بوده است.

فرانسیس فوکویاما به تأسی از وبر معتقد است تکوین بوروکراسی متمرکز و غیرشخصی به مثابه یکی از ارکان نظم و توسعه سیاسی در جوامع مدرن بوده است. فوکویاما با هدف ریشه‌یابی عوامل توسعه سیاسی، روایتی از نقش برجسته جنگ و خشونت بر گذار از جوامع قبیله‌ای به جوامع دولتمند ارائه می‌دهد و از ضرورت‌ها و الزامات شرایط خشونت‌بار و تاثیر آن بر عبور از سلطه گروه‌های وراثت‌پرور (پاتریمونیال)^۱ به سلطه متمرکز و تکوین صورت‌های اولیه دیوان‌سالاری یاد می‌کند (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۴۱-۴۵، ۱۱۳-۱۰۶، ۱۷۲-۱۵۳). فوکویاما اولین سویه تکوین الگوی حکمرانی وبری را در دنیای باستان و به‌طور مشخص در چین زمان ژوئی شرقی پی‌جویی می‌کند. در این تعبیر، شرایط خشونت‌بار جنگ میان قبایل چینی منجر به تکوین سیستمی متمرکز و غیرشخصی،

1. Patrimonial

توسعه قوانین، تضعیف مناسبات خویشاوندی و آریستوکراتیک، تکثیر سلاح‌های سبک و ایجاد زیرساخت‌های ارتباطی گردید و این مهم میراث گرانبهایی برای نظم سیاسی چین به جا گذاشت و آنرا از نمونه‌هایی همچون هند به مثابه نمونه‌ای از دولت‌های ضعیف و فاسد متمایز ساخت (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۱۷۰-۱۵۳). این مسئله بیش از همه معلول ناکارآمدی سیادت خویشاوندمحور در امر پیشبرد جنگ و مدیریت شرایط خشونت‌بار محسوب می‌شود و به این معنا فقدان دستگاه اداری و نظامی حرفه‌ای نیز معلول نبود شرایط خشونت‌بار و الزامات آن تلقی می‌گردد. او با همین منطق بر عاملیت جنگ و تأثیر آن بر دولت‌های تمرکزگرای اولیه اروپایی تأکید و در حالی که مدیریت هزینه‌های نظامی را جزء مهم‌ترین کارکردهای آنها در نظر دارد (فوکویاما، ۱۳۹۹: ۳۹۰)، از رقابت‌های نظامی گسترده به مثابه انگیزه ایجاد حکومت کارآمد و شایسته‌سالار در پروس یاد کرده و چنین تعبیری را نیز برای کشورهایی همچون سوئد، دانمارک و ژاپن نیز صادق می‌داند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۹۰-۸۰). به این معنا جنگ‌ها علاوه بر تحکیم ساختار دولت، الزامی را برای فرارفتن از مناسبات شخصی و گذار به دولتی مبتنی بر شایسته‌سالاری و فسادستیز فراهم می‌آورد، با این هدف که در مدیریت شرایط خشونت‌بار بهترین نتیجه را به ارمغان بیاورد.

جنگ و دولت‌سازی در جهان سوم

جوامع جهان سومی نیز در فرایند تاریخی معاصر خود به نحو مداومی با انواع اقسام درگیری‌ها و جنگ‌ها (اعم از جنگ‌های داخلی و جنگ‌های بین‌کشوری) مواجهه بوده و علی‌رغم بستر متفاوت مکانی و زمانی با مسائلی مشابه جوامع غربی پیرامون مسئله دولت‌سازی و گذار از ساختار پراکنده قدرت سنتی و تکوین یک قدرت مرکزی به‌عنوان پیش‌شرط تحقق فرایند نوسازی روبرو بوده‌اند. حال پرسش این است که آیا می‌توان مدل مورد نظر جامعه‌شناسان تاریخی مطرح شده را به جوامع جهان سومی نیز تسری داد؟ آیا جنگ در جوامع جهان سومی نیز منجر به تقویت فرایندهای دولت‌سازی شده است؟

الف- جنگ و تقویت قدرت دولتی در جهان سوم

گروهی از پژوهشگران در مطالعات خود در پی اثبات رابطه مثبت میان جنگ و تأسیس دولت‌های قدرتمند در نمونه‌های غیرغربی بوده‌اند. مارشال هاجسون معتقد است که پیدایش و استقرار امپراتوری‌های بزرگ پیشامدن در عثمانی، هند گورکانی و ایران صفوی بایستی در ارتباط با جنگ و نبردهای نظامی متکی به باروت مورد فهم قرار گیرد. هاجسون که از این سه امپراتوری در فاصله قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی با عنوان «امپراتوری‌های باروت»^۱ یاد می‌کند؛ معتقد است که کشف و بکارگیری سلاح‌های گرم شامل توپ و سلاح‌های سبک، نقطه محوری تحولی بود که اجازه داد قبایل ترک زبان، امپراتوری‌های بزرگتر، متمرکزتر و شکوهمندتری را نسبت به نظام‌های بی‌ثبات و شکننده قبیله‌ای خود ایجاد کنند که دارای رونق اقتصادی و تمدنی بیشتری نسبت به گذشته باشد (Hodgson, 16: 1974). ویکتوریا هوی نیز در همین راستا استدلال می‌کند که جنگ میان ایالات متخاصم به دلیل غلبه منطق خشونت به تکوین امپراتوری قدرتمند باستانی چین ختم شد (Hui, 2014).

رابطه بین جنگ و دولت‌سازی در تجربه مواجهه امپراتوری‌های سنتی با تهاجم استعماری غرب نیز مورد بحث زیادی قرار گرفته است. مواجهه با قدرت استعماری غرب و تجربه شکست نظامی و فرودستی سیاسی در کشورهایی همچون ژاپن، چین، ایران، عثمانی و مصر منجر به شکل‌گیری نوعی «نوسازی تدافعی» در این کشورها در قرن نوزدهم و بیستم شد. تجربه دولت‌سازی در ژاپن به‌عنوان پیش‌قراول کشورهای غیرغربی در فرایند توسعه و دولت‌سازی نشان می‌دهد که انگیزه‌های برآمده از ضرورت‌های دفاع در مقابل وابستگی استعماری، نبرد با مهاجمانی چون روسیه و نهایتاً اهداف امپریالیستی، محرک فرایند دولت‌سازی و حتی نیل به توسعه صنعتی بوده است (بیزلی، ۱۳۹۳: ۱۴۸). در عثمانی و ترکیه جدید نیز نبردهای نظامی با روسیه و دولت‌های غربی مبنای گذار از دولت سنتی به دولتی مدرن بوده است. درگیری نظامی عثمانی در نبردهای بزرگی که اوج آن در جنگ جهانی اول به وقوع پیوست منجر به تأسیس ارتش بزرگی شد که در نبرد گالیپولی (چناق قلعه) نیروهای متفقین را مغلوب ساخت. تحت تأثیر ضرورت‌های این نبردها تمایل

فزاینده‌ای در جهت رژیم متمرکز و مقتدرتری در ترکیه به وجود آمد (Ungor, 2011). گرچه فرجام این نبردهای نظامی فروپاشی عثمانی بود؛ ولی از متن این نوسازی برآمده از ضرورت‌های جنگی، مصطفی کمال آتاتورک که افسری نظامی بود دولت مدرنی را تأسیس کرد که عمیقاً بر خاطره نبردهای میهنی در جنگ اول جهانی و پس از آن استوار بود (Jung, 2017 و انتخابی، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۲۲۵).

جنگ و رقابت‌های نظامی در تأسیس و تقویت ساخت دولتی در کشورهای چون کره جنوبی (جیپ چوی، ۱۳۹۵: ۶۵-۱۱۰)، مصر (Migdal, 1988: 188-190) ویتنام (Boeta & Taylor, 2000) و شیلی (Spruyt, 2017) نقش مهمی داشته است. جنگ در کنار تلفات و هزینه‌های وحشتناک، باعث رشد و گسترش ارتش ویتنام از ۱۶۸ هزار نفر در اوایل دهه ۱۹۶۰ به رقمی در حدود ۱ میلیون نفر در دهه ۱۹۸۰ شد و در افزایش چشمگیر استخراج منابع اقتصادی و انسانی از جمعیت در این کشور تأثیرگذار بود. در کره جنوبی نیز درگیری در جنگ باعث شد تا تعداد نیروهای ارتش به رقم ۶۰۰ هزار نفر برسد (Vu, 2007). جنگ همچنین به دولت این اجازه را داد که بخش مهمی از نیروهای سنتی و مدرن مقابل خود را حذف کند. نتیجه آن شکل‌گیری دولتی قدرتمند در کره بود که مشخصاً بر جامعه غلبه دارد و از یک ظرفیت تأثیرگذار برای قالب‌بندی رفتار گروه‌های اجتماعی و درجه‌ای غیرمعمول از قدرت مستقل برخوردار است (Koo, 1993: 1-4). بدون این حد از قوت، دولت کره امکان توسعه صنعتی و اقتصادی را که ذیل رهبری سه رئیس‌جمهوری نظامی به وقوع پیوست در اختیار نداشت (شاهنده، ۱۳۷۸). رویارویی مصر نیز با یک تهدید خارجی به طور آشکاری در تقویت دولت در برابر گروه‌های اجتماعی و ایجاد یک حس ملی‌گرایانه تأثیر داشت. از ژوئن ۱۹۶۷ تا اکتبر ۱۹۷۳ تعداد پرسنل نظامی نیروهای مسلح مصر به بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن رسید (شاذلی، ۱۳۲: ۴۹). بحران کانال سوئز و ملی کردن دارایی بریتانیا و فرانسه نیز این امکان را فراهم می‌کرد تا دولت مصر جامعه را برای رویارویی با تهدیدات خارجی و مقاومت‌های داخلی با خود همراه کند.

در ایران نیز دفاع ۸ ساله در برابر تهاجم نظامی عراق به مثابه اولین نزاع تمام‌عیار خارجی پس از شش دهه تجربه دولت‌سازی، موجب شکل‌گیری خاطره جمعی و تعمیق روحیه

ملی‌گرایی (ورکمن، ۱۳۸۴)، تثبیت موقعیت دولت مرکزی در مقابل گرایش‌های مرکزگرایز (Elling, 2013)، تحکیم هژمونی دولت انقلابی و افزایش نفوذ دولت در جامعه (Milani, 1988) و ارتقای توان دولت در بازسازی هویتی منطبق بر ایدئولوژی انقلابی و نهایتاً دگرگونی در بافت روستایی و شهری (پور پرویز و احسانی، ۱۳۸۵) گردید. به علاوه الزامات شرایط جنگی نیز افزایش قابلیت‌های نظامی نیروهای مسلح (Sciolino, 1983)، بسط ساختار بوروکراسی و کارکردهای آن و بسط طرح‌های گسترده نهادهای انقلابی با هدف توسعه خدمات اولیه (دژپسند، ۱۳۸۰؛ هریس، ۱۳۹۸) و به‌طور کلی دگرگونی مناسبات دولت و جامعه را در پی داشت. هرچند برخی پژوهشگران معتقدند که این جنگ از حیث تأمین مالی، برخلاف اسلوب اروپایی دولت‌سازی، ضرورتاً به توسعه قدرت دولتی منتهی نشد و علی‌رغم اتکای دولت به منابع داخلی و تأمین بخشی از هزینه و مقتضیات جنگ به واسطه شبکه‌های وابسته به نهادهای انقلابی، الزامات مالی جنگ نه تنها به تعمیق قدرت استخراجی و مالیات‌گیری دولت منجر نشد بلکه باعث کاهش قیمت نفت از سال ۱۹۸۱، بیشترین اتکای دولت به ایجاد کسری بودجه، انتشار اسکناس، کاهش هزینه‌ها، وام‌های کوتاه‌مدت خارجی و نهایتاً تن دادن به تعدیل ساختاری و آزادسازی پس از جنگ بوده است (گنگرا، ۱۳۸۴).

در مجموع بر مبنای این سنخ تجربه‌های موجود میان رابطه مثبت جنگ و دولت‌سازی در جهان سوم افرادی چون جوئل میگدال معتقدند دولت‌های جهان سوم که درگیر جنگ‌های خارجی گسترده بوده‌اند، دولت‌های نیرومندتری را تاسیس کردند. وی ضعف بسیاری از دولت‌های پسااستعماری را ناشی از فقدان تهدیدهای خارجی می‌داند (Migdal, 1988: 273).

ب- جنگ و فرسایش قدرت دولت در جهان سوم

در دیدگاه‌های جاری در حیطه مطالعه پیامدهای جنگ بر فرایند دولت‌سازی می‌توان نوعی ساده‌سازی و تعمیم بی‌ضابطه را شناسایی کرد. در این نگرش‌ها با تمرکز بر طیفی از جنگ‌ها و بی‌توجهی به انبوه دیگری از نمونه‌های تاریخی جنگ‌ها، بر رابطه قطعی جنگ و دولت‌سازی تأکید می‌شود (Sørensen, 2001: 341-342). فوکویاما که از جهاتی از حامیان دیدگاه تأثیر جنگ در فرایند دولت‌سازی موفق است و برآمدن دولت‌های قدرتمند

در آلمان را محصول درگیری‌های نظامی و ضرورت‌های جنگی می‌داند، معتقد است که «میان جنگ و کیفیت بالای حکومت مدرن ربط وثیقی وجود ندارد و بسیاری از جوامعی که درگیر جنگ‌های طولانی مدت بودند، فاسد و ویژه‌پرور باقی ماندند. جنگ تنها در معدودی از کشورها باعث بهبود ظرفیت دولتی شده است» (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۹۰).

جنگ در بسیاری از مواقع به جای آنکه عاملی برای تقویت دولت و نهادینه‌سازی سلطه آن باشد، زمینه‌ای برای تضعیف توانایی‌ها و فرسایش قدرت بوده و به تجزیه و فروپاشی آن منجر شده است (Nexon, 2013). تجربه انقلاب‌هایی چون انقلاب فرانسه و روسیه نشان می‌دهد که شرکت در جنگ، هزینه‌های ناشی از آن و به خصوص شکست در آن می‌تواند زمینه تضعیف قدرت دولتی و آسیب‌پذیری در مقابل مخالفان نظم مستقر را افزایش دهد. تجربه بسیاری از کشورهای آفریقایی، آسیایی و خاورمیانه‌ای حاکی از آن است که درگیری در جنگ نه تنها کمکی به فرایند دولت‌سازی نکرده، بلکه باعث زوال دولت و شکل‌گیری تعداد قابل توجهی از دولت‌های شکست خورده شده است (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

سودان جنوبی، سومالی، جمهوری آفریقای مرکزی، یمن، سودان، سوریه، جمهوری دموکراتیک کنگو، چاد، افغانستان و عراق که در رده‌بندی سال ۲۰۲۳ بنیاد صلح در صدر جدول دولت‌های شکست خورده قرار دارند؛ طی سال‌های گذشته درگیر جنگ بوده و حتی برخی از آنها در معرض هجوم نظامی دولت‌های خارجی قرار داشته‌اند (The Fund for Peace, 2023). در این میان تجربه چندین دهه‌ای جنگ در افغانستان، تحلیل توان دولت، سیطره جنگ سالاران قبایلی، تعمیق انشقاق سیاسی و قومی و نابودی ظرفیت‌های استحصال دولت را در پی داشته است (Taylor & Boeta, 2008). نتیجه اینکه درگیری در نبردها نه تنها کمک به ساخت دولت نبوده، بلکه تقریباً در تمام موارد زیرساخت‌های دولتی از میان رفته است. به زعم رابرت هولدن، خشونت جنگی شدید در منطقه آمریکای لاتین نیز تأثیر مستقلاً بر روند تشکیل دولت نداشته، مگر اینکه دولت‌های از قبل ضعیف شده را بیشتر تضعیف کرده باشد. به این معنا بر خلاف ادعای بسیاری از صاحب نظران، بی‌کفایتی دولت در این منطقه را نمی‌توان با فقدان درگیری بین‌المللی توضیح داد (Holden, 2017).

در خصوص خاورمیانه نیز استیو هیدمن آشکارا بر رد الگوگیری از تجارب اروپایی برای مطالعه جنگ و دولت‌سازی در این منطقه تاکید دارد (Heydemman, 2000). چنانکه بر خلاف مدعای معمول عنوان می‌شود که جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، به کاهش ظرفیت‌های دولت در مصر و اسرائیل منجر شده است (Barnett, 1992). همچنین گنگرا به تأسی از همین نگرش و بر حسب چگونگی تأمین مالی برپایی جنگ معتقد است درگیری‌های نظامی در تجربه کشورهایی همچون سوریه و عراق بجای تقویت دولت‌گرایی با تعدیل ساختاری، توسل به منابع خارجی و کاهش توان توسعه‌ای و توزیعی دولت همراه بوده است (گنگرا، ۱۳۸۴). در موارد دیگری نیز همچون نیجریه و تاجیکستان که با درگیری‌های داخلی و نبرد با گروه‌های مسلح و بنیادگرایان مواجه بوده‌اند، درگیری‌های نظامی بجای تقویت قدرت زیرساختی، تضعیف ساخت دولتی را به همراه داشته است.

جنگ و دولت‌سازی: ضرورت توجه به زمینه گسترده‌تر

از آنچه گفته شد برمی‌آید که تأثیر جنگ بر روند دولت‌سازی در طیفی مابین کاملاً مثبت تا کاملاً منفی در نوسان بوده است. اگر در برخی نمونه‌ها، جنگ‌ها در تکوین و تقویت دولت مدرن نقشی مثبت ایفا کرده، در نمونه‌های دیگری این رابطه‌ای مخرب بوده است. چگونه می‌توان این تنوع در تأثیر جنگ در فرایند دولت‌سازی را تحلیل کرد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ در فراتر رفتن از تلاش برای برقراری رابطه خطی مابین جنگ و دولت‌سازی است. مسئله اول در تحلیل چگونگی تأثیر جنگ‌ها بر دولت‌سازی، توجه به نوع و ماهیت جنگ مورد نظر است. جنگ‌های داخلی در مقایسه با جنگ‌های بین‌المللی از سرشتی متفاوت برخوردارند. جنگ‌های داخلی به خصوص در نمونه‌هایی که موازنه ویرانگری میان نیروی درگیر وجود دارد، برخلاف جنگ با ماهیت دفاع میهنی که موجب خلق همبستگی‌های جدید در داخل و بسیج اجتماعی می‌گردد، اغلب تأثیری منفی بر فرایند دولت‌سازی برجای می‌گذارد. روشن شدن چنین مکانیسم‌های علی در سطح خرد نشان می‌دهد که جنگ تنها در شرایط خاص به دولت‌سازی منتهی می‌گردد مانند زمانی که هویت ملی نیرومندی وجود دارد که می‌تواند ترجیحات فردی را همبسته کند. در غیر

اینصورت جنگ، عملاً اثرات کاملاً متفاوتی از آنچه به آن نسبت داده می‌شود، ایجاد می‌کند (Spruyt, 2017).

با نگاهی به تجربه اروپایی نیز می‌توان گفت که جنگ به‌عنوان یک متغیر در تقویت دولت در متن زنجیره‌ای از متغیرهای دیگر عمل کرده است. در اروپا جنگ و تحولات نظامی، مقولاتی درهم‌تنیده با تحولاتی عظیم همچون ظهور سرمایه‌داری و اقتصاد پولی، رشد تجارت و صنعت، پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی، دگرگونی در حیات فرهنگی و اجتماعی محسوب می‌شود. تأثیر مثبت جنگ بر دولت‌سازی بدون توجه به این بافت گسترده‌تر و مساعد قابل درک نخواهد بود. پیوند ارگانیک فرایند تکوین دولت مدرن با فرایند استقرار و بسط سرمایه‌داری رو به رشد و شکوفا^۱ و نیز تکنولوژی متکی به علم جدید، عملاً زمینه‌ای را برای نقش‌آفرینی جنگ در راستای تقویت ساخت دولتی ایجاد کرد. طبعاً در دیگر جوامع اروپایی که از این روند عمومی شکوفایی و رونق دور ماندند، منابع مولدی برای تمهید جنگ و دولت‌سازی وجود نداشت. در این جوامع جنگ و درگیری در جنگ به معنای از دست رفتن منابع محدود برای هزینه‌های جنگی و فرایند زوال آنها بود. شاید مهم‌ترین نمونه در این الگو اسپانیا باشد که گرچه به واسطه رونق اقتصادی برخاسته از فتح مستعمرات و تجارت دریایی در قرون ۱۵ تا ۱۷ پیش‌قراول دولت‌های اروپایی به شمار می‌رفت، به ناگاه پس از شکست از انگلستان دوره‌ای از زوال را تجربه کرد که باعث شد تا مدت‌های طولانی از معادلات سیاسی و قدرت اروپا غایب باشد. اسپانیا به واسطه رویکرد خاص آن دولت، از نوعی نقص بنیادی در بسط ظرفیت‌های خود به سوی سرمایه‌داری رنج می‌برد و در چنین شرایطی طبعاً جنگ اثری زوال‌دهنده بر تجربه اسپانیا برجای گذاشت.

از حیث مقایسه میان تجارب اولیه اروپایی و نمونه‌های تاریخی جهان سوم، تأثیر جنگ بر فرایند دولت‌سازی به نحو مشخصی در پیوند این متغیر با سایر متغیرهای تأثیرگذار در فرایندهای اجتماعی و سیاسی معنا می‌یابد. به این معنا شرایط تاریخی متفاوت، روند تشکیل

۱. سایلر نشان می‌دهد که جنگ در همزمانی با رونق اقتصادی است که توانسته بر دولت‌سازی تأثیری سازنده بگذارد (Saylor, 2014) همچنین رک به (Soifer, 2016: 184).

دولت در کشورهای در حال توسعه از روندی که در اروپا تجربه شده بود، متمایز است (Charlotte ng, 2008).

همانطور که عنوان شد، نقش آفرینی جنگ در تقویت قدرت دولتی در متن و در پیوند با یک بستر گسترده‌تر از تحول اقتصادی (ظهور سرمایه‌داری تجاری و صنعتی)، فرهنگی (گسترش علم و فناوری) و اجتماعی (رشد جمعیت و شهرنشینی و مناسبات شهروندی) تحقق یافت. نبود این بستر در جوامع غیرغربی طبعاً مانع از آن می‌شد که جنگ نقشی مشابه در آن جوامع ایفا کند. به عنوان مثال بر خلاف کشورهای اروپایی که در برخی از مقاطع تاریخ خود نیاز به بسیج منابع عظیم از جمعیت خود برای جنگیدن داشتند و بنابراین مجبور به ایجاد روابط عمیق با مناطق داخلی خود بودند، رهبران آفریقایی پیش از استعمار عمدتاً مردم خارج از کشور خود را استثمار می‌کردند (Herbest, 2014: 20).

از حیث متغیرهای بیرونی نیز در بسیاری از جوامع جهان سومی علاوه بر شرایط زمینه‌ای متفاوت همچون تراکم جمعیت پایین، موانع جغرافیایی و نبود زیرساخت‌های اقتصادی؛ دولت‌ها به واسطه استعمارزدایی متولد شدند و حاکمیت آنها به طور برون‌زا و از طریق ترسیم مرزهای مصنوعی توسط نیروهای بین‌المللی شکل گرفت (Charlotte ng, 2008). در نتیجه منطق ایجاد نظم و انباشت سرمایه بر پایه منابع داخلی و تفاهم با جمعیت تحت سلطه در نمونه‌های معاصر کشورهای پیرامونی تکرار نگردید (Sørensen, 2001). به این مورد باید افزود که نفوذپذیری کشورهای جهان سومی در مقابل قدرت‌های بزرگ اغلب باعث نقش آفرینی بازیگران خارجی در جنگ‌های داخلی این کشورها می‌شود. پیوند نیروهای داخلی با بازیگران خارجی در جریان جنگ‌های داخلی در بیشتر موارد باعث موازنه مخربی می‌شود که پیامدهای تخریبی جنگ را تشدید و تضعیف بیشتر دولت را در پی دارد.

شیوه بازتولید اقتصادی و تأمین مالی جنگ نیز در نقش آفرینی متفاوت آن تاثیرگذار بوده است. چنانکه برخی معتقدند از میان رانت، استخراج غیرمستقیم و استخراج مستقیم منابع اقتصادی، تنها استخراج مستقیم منابع شرط کافی برای توسعه ساختارهای دولت مدرن در نظر گرفته می‌شود و اتکای به رانت خارجی سطح پایینی از سازماندهی اجبار و تقویت ساختار مدیریتی را در پی دارد (Jüde, 2021). به این معنا تأمین مالی منازعه نظامی در

بسیاری از جوامع پسااستعماری و غیر اروپایی متکی بر منابع مالی حامیان بین‌المللی و یا رانت منابع طبیعی، برخلاف تجارب اولیه اروپایی، ناقض منطق رابطه مثبت جنگ و دولت‌سازی تلقی می‌گردد. استراتژی متفاوت رهبران و نقش عوامل هنجاری نیز از دیگر مولفه‌هایی محسوب می‌شوند که در نوع رابطه منازعه نظامی با استحکام یا فرسایش ساخت دولت نقش آفرینند.

پیوند متغیر جنگ با سایر متغیرها و نقش آن در استحکام یا فرسایش دولت در میان تجارب جوامع جهان‌سومی نیز صادق است. چنانکه تیلور و بوتیا نیز در مطالعه تطبیقی تأثیر جنگ بر فرایند دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم عنوان می‌کنند که وجود دو شرط و متغیر خاص باعث تأثیر مثبت جنگ بر فرایند دولت‌سازی جوامعی همچون ویتنام گردیده است: ۱- وجود یک گروه قومی اصلی که پایه و اساس یک جامعه سیاسی پایدار از گذشته بوده و عامل همگن نسبی در کشور تلقی می‌گردد، ۲- درهم تنیدگی جنگ با پدیده انقلاب که باعث تکوین یک ایدئولوژی انقلابی در پس زمینه جنگ بوده است (Taylor & Boeta, 2008). به این معنا نمونه افغانستان علی‌رغم تجربه مواجهه نظامی متعدد بعثت عدم تلاقی متغیر جنگ با سایر متغیرهای تأثیرگذار، همچنان در وضعیت دولت شکست خورده قرار دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

دولت مدرن در تمایز با دولت‌های پیشامدرن بر اساس عینیت یافتن حق حاکمیت، از میان رفتن پراکندگی قدرت سیاسی و تحقق انحصار در کاربرد مشروع زور در یک محدوده سرزمینی تعریف می‌شود. لازمه این امر، طی شدن فرایند دولت‌سازی است، فرایندی تاریخی که طی آن دولت‌ها موفق می‌شوند قابلیت‌های زیرساختی خود شامل توان مالی، تکنولوژیکی، نظامی و بوروکراتیک را ارتقا دهند و دستور کار مورد نظر خود را در یک محدوده سرزمینی اجرا کنند. این تجربه برای نخستین بار در اروپای غربی و مرکزی شکل گرفت و در دوره‌های بعد در سایر نقاط جهان دنبال گردید. عملکرد جوامع در این فرایند در طیفی مابین کاملاً موفق تا کاملاً ناموفق قابل ارزیابی است.

در بحث عوامل و متغیرهای موثر بر موفقیت فرایند دولت‌سازی، گروهی از جامعه‌شناسان تاریخی بر نقش جنگ‌ها در شکل‌گیری و موفقیت دولت‌سازی توجه

کرده‌اند. در این دیدگاه جنگ تنها ابزار عمل دولت نیست؛ بلکه عملکردی است که تمهید و اجرای آن بنیان دولت را دگرگون می‌کند و منجر به تاسیس صورت‌های نیرومندی از دولت می‌شود. دولت‌ها برای موفقیت در جنگ نیازمند خلق وحدت و انسجام اجتماعی، تأمین منابع مالی، بسیج نیروهای انسانی، تمهید تکنولوژی و جنگ‌افزار، ایجاد نیروهای نظامی حرفه‌ای و منظم، ایجاد ساختارهای تصمیم‌گیری منظم و... بوده‌اند. از این منظر فهم دولت‌سازی در اروپا (و آمریکا) تنها زمانی ممکن خواهد شد که این فرایند در متن رقابت‌های ژئوپلتیکی و جنگ‌های دولت‌های اروپایی در مقطع پس از قرن ۱۵ تا میانه قرن بیستم قرار داده شود. از این رهگذر جنگ باعث تقویت فرایند دولت‌سازی و تکوین دولت‌های قدرتمند در این جوامع شده است.

در این مقاله ضمن طرح دیدگاه نظریه‌پردازانی چون اوتو هینتسه، ماکس وبر، چارلز تیلی، مایکل مان، آنتونی گیدنز و فرانسیس فوکویاما که بر رابطه مثبت میان جنگ و دولت‌سازی تأکید دارند؛ به بحث در مورد این مسئله پرداخته شد که آیا چنین رابطه قابل تسری به کلیه تجارب تاریخی و به‌ویژه نمونه‌های جهان سومی نیز هست؟ با مروری بر چندین تجربه جهان سومی نشان داده شد که گرچه در گروهی از جوامع جهان سومی جنگ و تمهید شرایط برای آن باعث آغاز فرایند دولت‌سازی و شکل دادن به دولت‌های قدرتمند شده است؛ در نمونه‌هایی دیگر جنگ با تخریب فرایند دولت‌سازی و تشدید فرایند تباهی سیاسی همراه بوده است. نتیجه آنکه با نتایج متنوعی پیرامون رابطه جنگ و دولت‌سازی روبرو هستیم که مانع از تعمیم بی‌ضابطه این حکم مشهور چارلز تیلی می‌شود که «دولت‌ها جنگ را ساختند و جنگ دولت‌ها را!». این تنوع در نتایج جنگ‌ها زمانی به درستی درک خواهد شد که رابطه جنگ و دولت‌سازی در بستر گسترده‌تری قرار داده شود. وضعیت جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی، علمی-تکنولوژیکی، نوع جنگ (داخلی یا خارجی بودن)، نحوه تأمین مالی جنگ، ساختار اجتماعی، استراتژی رهبران، نوع رژیم، مشروعیت اجتماعی و ایدئولوژی جوامع درگیر جنگ چگونگی تأثیرگذاری مناقشه نظامی بر سرشت و قدرت دولت را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند.

تأکید بر رابطه میان جنگ و دولت‌سازی به نحو مشخص تأثیرات مخرب جنگ و نظامی‌گری را کم‌اهمیت قلمداد می‌کند. از سوی دیگر همانطور که درگیری در جنگ‌ها

به شکل گیری دولت‌های با قدرت زیرساختی نیرومندتر منجر شده؛ روی دیگر این سکه آن بود که این نیرومندی در بسیاری از موارد، استقلال دولت از جامعه و کسب توانایی برای بی‌توجهی به نیروهای اجتماعی را در پی داشته است. قدرت بالای دولت در فرانسه قرن هجدهم به آن اجازه داد تا نیروهای اجتماعی فئودالی را از میان بردارد و نیازی به مصالحه‌هایی از جنس مصالحه‌های میان دولت، فئودال‌ها و بورژوازی در نمونه انگلستان نداشته باشد. در آلمان نیز قدرت بالای دولت به ضعف بورژوازی و نظامی‌گری گسترده‌ای منجر شد که آن کشور را در مسیر دو جنگ جهانی انداخت. در جهان سوم نیز قدرتمندی دولت در کره جنوبی گرچه فرآورده‌ای چون توسعه اقتصادی را به بار آورد، ولی منجر به چند دهه سرکوب سیاسی گردید تا جایی که پس از تحقق دموکراسی نیز، دموکراسی کره‌ای خصلتی عمیقاً محافظه کار دارد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Hojjat Kazemi



<https://orcid.org/0000-0002-2031-7115>

Mahdi Mosakazemi



<https://orcid.org/0009-0006-9990-8503>

منابع

- انتخابی، نادر، (۱۳۹۲)، *دین، دولت و تجدد در ترکیه*، تهران: هرمس.
- آوتویت، ویلیام و تام باتامور، (۱۳۹۲)، *فرهنگ علوم/اجتماعی قرن بیستم*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: نشر نی.
- بریتون، کرین، (۱۳۸۵)، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر زریاب.
- بوزان، باری، (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیزلی، ویلیام، (۱۳۹۳)، *ظهور ژاپن مدرن: نگاهی به مشروطه ژاپنی*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر ققنوس.

- پوجی، جیان فرانکو، (۱۳۸۸)، *نظریه‌های تشکیل دولت در راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی* ۱، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصیری و محمد علی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پور پرویز، محمدرضا و کاوه احسانی، (۱۳۷۸)، «انقلاب و جنگ در رامهرمز: بررسی یک تجربه»، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۲۵، صص ۱۲۰-۹۵.
- تیلی، چارلز، (۱۳۹۴)، *رژیم‌ها و چتله‌ها*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- جیب چوی، جنگ، (۱۳۹۵)، *دموکراسی پس از دموکراتیزاسیون: ریشه‌ها و بحران‌های دموکراسی محافظه کار در کره جنوبی*، ترجمه سعید رضا اتحادی، تهران: نشر نو.
- دژ پسند، فرهاد و حمید رضا رئوفی، (۱۳۹۰)، *اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- سی.دش، مایکل، (۱۳۷۸)، «جنگ و دولت‌های قوی، صلح و دولت‌های ضعیف»، ترجمه مقصود رنجبر، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره‌های ۵ و ۶، صص ۲۴۲-۲۱۸.
- شاذلی، سعد الدین، (۱۳۸۵)، *جنگ اکتبر ۱۹۷۳: جنگ اعراب و اسرائیل*، ترجمه بیژن افتخار جواهری، تهران: نشر اطلاعات.
- شاهنده، بهزاد، (۱۳۷۸)، «بحران کره: تحلیلی به دور از تحلیل‌های متعارف»، *مجله سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ۳، صص ۷۶۱-۷۴۳.
- فو کو، میشل، (۱۳۹۹)، *امنیت، قلمرو، جمعیت: درس‌گفتارهای کولژ دو فرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۷*، ترجمه محمد جواد سیدی، تهران: نشر چشمه.
- فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۹۶)، *نظم و زوال سیاسی*، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: روزنه.
- فوکویاما، فرانسیس، (۱۳۹۹)، *ریشه‌های نظم سیاسی از دوران پیشاانسانی تا انقلاب فرانسه*، ترجمه محمد حسین باقی، تهران: نشر سرایی.
- کاظمی، حجت، (۱۳۹۲)، «نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی»، *فصلنامه سیاست نظری*، شماره ۱۳، بهار و تابستان، صص ۲۷-۱.
- گنگرا، تی یری، (۱۳۸۴)، «برپایی جنگ و قدرت دولتی در خاورمیانه معاصر»، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۴۵، صص ۹۵-۱۲۲.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸)، *سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- لاکمن، ریچارد، (۱۴۰۰)، *قدرت دولت‌ها*، ترجمه وحید موسوی داور، تهران: نشر شیرازه.

- مارکس، کارل، (۱۳۷۸)، *گروندریسه (مبانی نقد اقتصاد سیاسی)*، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، ج ۱، تهران: نشر سپهر خرد.
- مک میلان، مارگارت، (۱۴۰۲)، *جنگ‌ها چگونه ما را تغییر دادند؟*، ترجمه سودابه قیصری، ج ۱، تهران: نشر پارسه.
- میگدال، جوئل، (۱۳۹۵)، *دولت در جامعه: چگونه دولت‌ها و جوامع یکدیگر را متحول ساخته و شکل می‌دهند*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- وبر، ماکس، (۱۳۸۷)، *دین، قدرت و جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- وبر، ماکس، (۱۳۹۳)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و همکاران، تهران: سمت.
- وبر، ماکس، (۱۳۹۳)، *سوسیالیسم*، ترجمه حسام حسین زاده، قم: کتاب فردا.
- وبستر، فرانک، (۱۳۸۲)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه اسماعیل قدیمی*، تهران: نشر قصیده سرا.
- ورکمن، تام، (۱۳۸۴)، «ریشه‌های اجتماعی جنگ با تأکید بر جنگ ایران و عراق»، ترجمه عسگر قهرمانپور، فصلنامه نگین، دوره ۴، شماره ۱۴، صص ۳۲-۴۷.
- وینسنت، اندرو، (۱۳۹۱)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هریس، کوان، (۱۳۹۸)، *انقلاب اجتماعی: سیاست و دولت رفاه در ایران*، ترجمه محمد رضا فدائی، تهران: انتشارات شیرازه.
- هلد، دیوید، (۱۳۸۶)، *شکل‌گیری دولت مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه.

References

- Anter, Andreas, (2014), *Max Weber's Theory of the Modern State: Origins, Structure and Significance*, New York: Palgrave Macmillan.
- Barnett, Michael N, (1992), *Confronting the Costs of War: Military Power, State, and Society in Egypt and Israel*, Princeton: Princeton University Press.
- Charlotte Ng, (2008), "How Does the Process of State Formation in Most Developing Countries Differ from the Process Experienced in Europe and with what Consequences for Their Developmental Potential", Available in / <https://www.e-ir.info/2008/07/28>.

- Downing, Brian, (1992), *The Military Revolution and Political Change*, Princeto: Princeton University Press.
- Elling, Rasmus Cristian, (2013), *Minorities in Iran: Nationalism and Ethnicity After Khomeini*, New York: Palgrave Macmillan.
- Evans, Peter. B, Dietrich Rueschemeyer & Theda, Skocpol (eds.), (1985), *Bringing the State Back In*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Giddens. Anthony, (1985), *State Nationa and Violence*, Volume 2 of a Contemporary Critique of Historical Materialism, Cambridge: Cambridge Polity Press.
- Herbest, Jeffry, (2014), *State and Power in Africa*, Princeton: Princeton University Press.
- Heydemann, Steve, (2000), *War, Institutions and Social Change in the Middle East*, Berkeley: University of California Press.
- Hodgson, Marshall, (1974), *The Venture of Islam, Vol 3: The Gunpowder Empires and Modern Times*, Chicago: University of Chicago Press.
- Holden, Robert (2017), “Beynd Mere War: Authority and Legitimacy in the Formation of the Latin America” in Strandsbjerg, Jeppe & Lars, Bo Kaspersen, *Does War Make State?: Investigation of Charles Tilly Historical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jagers, Keith, (1992), “War and the Three Faces of Power: War Making and State Making in Europe and the Americas”, *Comparative Political Studies*, April 1992, Vol. 25, No. 1.
- Jüde, Johannes, (2022), “Making or Un-making States: When Does War Have Formative Effects?”, *European Journal of International Relations*, Vol. 28, No. 1, 209– 234. [https:// doi. org/ 10. 1177/ 13540661211053628](https://doi.org/10.1177/13540661211053628).

- Jung, Dietrich, (2017), “War and State in Middle East”, in Strandsbjerg, Jeppe & Lars, Bo Kaspersen, *Does War Make State? Investigation of Charles Tilly Historical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Koo, Hangen, (1993), *State and Society in Contemporary Korea*, New York: Cornell University Press.
- Mann, Michael, (1986), *The Sources of Social Power*, Volume 1: *A History of Power from the Beginning to AD 1760*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mann, Michael, (1992), *State, War and Capitalism: Studies in Political Sociology*, Black well, Oxford: Uk and Cambridge Usa.
- Migdal, Joel.s, (1988), *Strong Societies and Weak State: State – Society Relationship and State Capabilities in the Third World*, Princeton: Princeton University Press.
- Milani, Mohsen, (1988), *The Making of Iran’s Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*, Boulder and London: West View Press.
- Nexon, Daniel, (2013), “War Made the State and the State Made War”, available at: <http://duckofminerva.com/2013/06/html>.
- Oppenheimer, Franz, (1919), *The State: Its History and Development Viewed Sociologically*, New York: B. W. Hubsch.
- Saylor, Ryan, (2014), *State Building in Boom Times: Commodities and Coalitions in Latin America and Africa*, Oxford: Oxford University Press.
- Sciolino, Elaine, (1983), “Iran’s Durable Revolution”, *Foreign Affairs*, Vol. 61, pp 893-920.

- Skocpol, Thedal, (1985), "Bringing the State Back in: Strategies of Analysis in Current Research", in Skocpol, Theda. Peter B. Evans and Dietrich Rueschemeyer (eds) *Bringing the State Back*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Smith, Leonard S, (2017), *The Expert's Historian: Otto Hintze and the Nature of Modern Historical Thought*, Eugene: Wipf and Stock Publishers.
- Soifer, Hillel David, (2016), "The Development of State Capacity", in Orfeo Fioretos, Tulia G. Falleti, and Adam Sheingate(eds), *The Oxford Handbook of Historical Institutionalism*, Oxford: Oxford University Press.
- Sorensen, Georg, (2001), "War and State-Making: Why Doesn't It Work in the Third World?", *Security Dialogue*, No 32, pp: 341-354, <https://doi.org/10.1177/0967010601032003006>.
- Spruyt, Hendrik, (2017), "War and State Formation: Amending the Bellicist Theory of State Making", in Strandsbjerg, Jeppe & Lars, Bo Kaspersen, *Does War Make State?: Investigation of Charles Tilly Historical Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, Brian D & Botea, Roxana,(2008), "War – Making and State – Making in the Contemporary Third World", *International Studies Press*, Vol. 10, Issue 1, p 27-56, 10.1111/j.1468-2486.2008.00746.x.
- Tilly, Charles, (1975), "Reflection on the History of European State-Making" in Charles Tilly(ed) *The Formation of National States in Western Europe*. Princeton: Princeton University Press.
- Tilly, Charles, (1990), *Coercion, Capital and European States*, AD990, Cambridge: Basil Blackwell.
- Ungor, Umitugur, (2011), *The Making of Modern Turkey: Nation and State in Eastern Anatolia 1913-1950*, Oxford: Oxford University Press.

- Victoria, Hui, (2004), "Toward a Dynamic Theory of International Politics: Insights from Comparing Ancient China and Early Modern Europe", *International Organization*, Vol. 58, No. 1, pp. 175–205. <https://doi.org/10.1177/13540661231156347>.
- Vu, Tuong, (2007), "State formation and Origins of Developmental State in South Korea and Indonesia", *Studies in Comparative International Development*, Vol. 41, Issue 4, pp: 27-56.

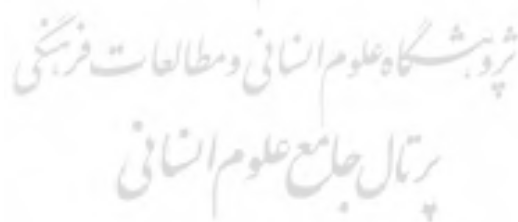
In Persian

- Beasley, William G, (2014), *The Rise of Modern Japan*, Translated by Shahriar Khoajian, Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
- Brinton, Crane, (2006), *The Anatomy of Four Revolutions*, Translated by Mohsen Salasi, Tehran: Zaryab [In Persian]
- Buzan, Barry, (2009), *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Translated by Rahman Ghahramanpour, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. [In Persian]
- Choi, Jung Jip, (2016), *Democracy after Democratization: The Roots and Crises of Conservative Democracy in South Korea*, Translated by Saeid Reza Etehad, Tehran: Nashr-e No. [In Persian]
- Desch, Michael C, (1999), "War and Strong States, Peace and Weak States", Translated by Maghsoud Ranjbar, *Strategic Studies Quarterly*, Nos. 5–6:218–242. [In Persian]
- Dezjpasand, Farhad & Hamid Reza Raoufi, (2011), *Iran's Economy during the Imposed War*, Tehran: Center for War Studies and Research. [In Persian]
- Entekhabi, Nader, (2013), *Religion, State, and Modernity in Turkey*. Tehran: Hermes. [In Persian]

- Foucault, Michel, (2020), *Security, Territory, Population: Lectures at the Collège de France, 1977–1978*, Translated by Mohammad Javad Seyedi, Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- Fukuyama, Francis, (2017), *Political Order and Political Decay*, Translated by Rahman Ghahramanpour, Tehran: Roozaneh. [In Persian]
- Fukuyama, Francis, (2020), *The Origins of Political Order: From Prehuman Times to the French Revolution*, Translated by Mohammad Hossein Baghi, Tehran: Sarai. [In Persian]
- Giddens, Anthony, (1999), *Politics, Sociology, and Social Theory*. Translated by Manouchehr Sabouri. Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Gongora, Thierry, (2005), “Waging War and State Power in the Contemporary Middle East”, *Goft-o-Gu Quarterly*, No. 45:95–122. [In Persian]
- Harris, Kevan, (2019), *A Social Revolution: Politics and the Welfare State in Iran*, Translated by Mohammad Reza Fadaei, Tehran: Shirazeh. [In Persian]
- Held, David, (2007), *The Formation of the Modern State*, Translated by Abbas Mokhber, Tehran: Agah. [In Persian]
- Kazemi, Hojjat, (2013), “Institutionalism as a Model for Political Analysis”, *Theoretical Policy Quarterly*, No. 13 (Spring–Summer): 1–27. [In Persian]
- Lachmann, Richard, (2021), *States and Power*, Translated by Vahid Mousavi Davar, Tehran: Shirazeh. [In Persian]
- Macmillan, Margaret, (2023), *War: How Conflict Shaped Us*, Translated by Soudabeh Gheisari, 1st ed, Tehran: Parseh. [In Persian]

- Marx, Karl, (1999), *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*, Translated by Bagher Parham and Ahmad Tadayyon, Vol. 1, Tehran: Sepehr-e Kherad. [In Persian]
- Migdal, Joel S, (2016), *State in Society: How States and Societies Transform and Constitute One Another*, Translated by Mohammad Taghi Delforouz, Tehran: Kavir. [In Persian]
- Outwaite, William & Tom Bottomore, (2013), *Twentieth Century Social Science Dictionary (original: The Blackwell Dictionary of Twentieth-Century Social Thought)*, Translated by Hassan Chavoshian, Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Poggi, Gianfranco, (2009), "Theories of State Formation", In *Handbook of Political Sociology 1*, Edited by Kate Nash and Alan Scott, Translated by Ghadir Nasri and Mohammad Ali Ghasemi, 95–115, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. [In Persian]
- Pour Parviz, Mohammad Reza & Kaveh Ehsani, (1999), "Revolution and War in Ramhormoz: A Case Study", *Goft-o-Gu Quarterly*, No. 25, 95–120. [In Persian]
- Shahandeh, Behzad, (1999), "The Korean Crisis: An Analysis Beyond Conventional Perspectives", *Foreign Policy Journal*, Vol. 13, No. 3, 743–761. [In Persian]
- Shazly, Saad El-Din, (2006), *The October 1973 War: The Arab-Israeli War (Original: The Crossing of the Suez)*, Translated by Bijan Eftekhari Javahari, Tehran: Nashr-e Ettelaat. [In Persian]
- Tilly, Charles, (2015), *Regimes and Repertoires*, Translated by Ali Morshedizad, Tehran: Imam Sadiq University Press. [In Persian]
- Vincent, Andrew, (2012), *Theories of the State*, Translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]

- Weber, Max, (2008), *Religion, Power, and Society*, Translated by Ahmad Tadayyon, Tehran: Hermes. [In Persian]
- Weber, Max, (2014), *Economy and Society*, Translated by Abbas Manouchehri, Mehrdad Torabinejad, and Mostafa Emadzadeh, Tehran: SAMT. [In Persian]
- Weber, Max, (2014), *Socialism*, Translated by Hesam Hosseinzadeh, Qom: Ketab-e Farda. [In Persian]
- Webster, Frank, (2003), *Theories of the Information Society*, Translated by Esmail Ghadimi. Tehran: Ghasideh Sara. [In Persian]
- Workman, Thom, (2005), "Social Roots of War with an Emphasis on the Iran-Iraq War", Translated by Asgar Ghahramanpour, *Negin Quarterly*, Vol. 4, No. 14, 32-47. [In Persian]



استناد به این مقاله: کاظمی، حجت و موسی کاظمی، سید مهدی، (۱۴۰۴)، «جنگ و دولت‌سازی در دوران مدرن: ابعاد نظری و تجربه‌های تاریخی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۱۴، شماره ۵۲، ۱۸۹-۲۲۸.

Doi: 10.22054/QPSS.2024.77400.3358



Quarterly of Political Strategic Studies is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License